

بخش دوم : درس هفتم: عقل در فلسفه (۱)

□ عقل در فلسفه :

- همان طور که مفهوم « دین » ما را به یاد « ایمان » می اندازد و مفهوم « عرفان » ، « شهود و عشق » را تداعی می کند، مفهوم فلسفه نیز با « عقل » و « عقلانیت » گره خورده است .
- معمولاً از فیلسوفان به عنوان مهم ترین مدافعان عقل یاد می کنند.
- فیلسوفان وجه تمایز انسان از حیوان را عقل می دانند و معتقدند که منظور ارسطو از ناطق وقتی که انسان را به « حیوان ناطق » تعریف می کند، همان « عقل » است.
- تاریخ فلسفه با تاریخ عقل نیز پیوندی ناگسستنی دارد و تحولات معنا و محدوده عقل، با تحولات فلسفه گره خورده است.

□ مباحث این درس :

- مقصود فیلسوفان از عقل چیست؟
- محدوده و قلمرو عقل چه اندازه است و این قلمرو چه تحولاتی را در طول تاریخ طی کرده است؟
- امروزه عقل چه جایگاهی در فلسفه دارد؟

□ تعریف عقل

- عقل توانمندی ای است که به کمک آن استدلال می کنیم و از این طریق به دانش ها و حقایقی دست می یابیم.

□ توانمندی های عقل

- انسان با عقل خود استدلال می کند و می تواند دریابد که چه چیزهایی هست و چه چیزهایی نیست .
- انسان با عقل خود ، می تواند بفهمد که کدام کار خوب است و باید انجام دهد و کدام کار بد است و نباید انجام دهد.
- انسان با عقل خود می تواند پی ببرد که کدام سخن درست و کدام نادرست، و کدام رفتار پسندیده و کدام ناپسند است.
- از نظر فیلسوفان، توانمندی در کودک به صورت بالقوه است؛ با تربیت و تمرین به فعلیت می رسد و تقویت می شود به همین سبب، در افراد مختلف، متفاوت است.
- برخی از انسان ها قدرت عقلی بیشتر و بعضی قدرت عقلی کمتری دارند.

□ مصداق وجودی عقل

- کاربرد دیگر عقل در فلسفه برای موجوداتی است که از ماده و جسم مجردند و در قید زمان و مکان نیستند.
- این موجودات در افعال خود به ابزار مادی هم نیاز ندارند.
- بسیاری از فلاسفه معتقدند که علاوه بر عالم طبیعت، عوالم دیگری هم وجود دارد که با حواس ظاهری نمی توان آنها را درک کرد. یکی از این عوالم، «عالم عقل» است.
- فیلسوفان الهی می گویند بسیاری از فرشتگان که در کتاب های آسمانی، از جمله قرآن کریم، از آنها یاد شده است، همین موجودات عقلانی، یعنی موجودات مجرد از ماده و جسم که فیلسوفان با دلیل و برهان وجود آنها را اثبات می کنند.
- فیلسوفان الهی معتقدند که علم این قبیل موجودات، از طریق استدلال و کنار هم گذاشتن مفاهیم نیست بلکه عقول (فرشتگان) حقایق اشیا را «شهود» می کنند و به مفاهیم و استدلال مفهومی نیازی ندارند.
- فیلسوفان الهی معتقدند که روح هر انسانی، استعداد رسیدن به چنین مرتبه ای از عقل را دارد؛ یعنی می تواند با تهذیب نفس به مرتبه ای برسد که کاملاً از ماده و جسم مجرد باشد و در عین حال که از قوه استدلال برخوردار است، همچون عقول، بسیاری از حقایق را شهود کند.
- فیلسوفان الهی، قوه استدلال را مرتبه نازل و پایین عقل مجرد می شمارند و می گویند توانایی بشر در ساختن مفاهیم کلی، خود پرتوی از همان عقل است که در وجود هر انسانی هست. پس از شکل گرفتن مفاهیم کلی است که انسان توانایی صورت بندی استدلال را پیدا می کند و قیاس های مختلف را، آن گونه که در منطق گفته شده است، می سازد.

□ عقل نزد حکمای ایران باستان

- از عهد باستان تاکنون، از چین در شرق آسیا تا یونان و روم در اروپا، گزارش هایی درباره عقل و تحلیل و تبیین فیلسوفان از آن وجود دارد.
- یکی از کانون های اولیه عقل گرایی، ایران باستان است که اندیشمندان آن به خردورزی و فرزانهگی شهرت داشتند.
- گزارش هایی مانند گزارش فردوسی در شاهنامه و برخی نقل های تاریخی و آثار مکتوب مربوط به آن دوره از چنین توجهی به عقل و خردورزی حکایت می کنند؛ به گونه ای که می توان گفت آنان هم از عقل به عنوان یک وجود نورانی و مجرد آگاه بوده اند و هم به عقل به عنوان تعقل و خردورزی و برهان اهمیت می داده اند.
- در اندیشه حکیمان ایران باستان، خرد با وجود آفریدگار متحد و یگانه است و آفریدگار، کل جهان را با خرد و عقل رهبری می کند.
- آنان عقیده داشتند که «خدا براساس خرد می آفریند» و می گفتند که «مزدا» که همان خداست، با خرد و اندیشه خود جهانیان و وجدان ها و خردها را آفریده است.
- به نظر می رسد که این خرد و عقل که آفریده آفریننده است، وجودی عقلانی است که خرد و عقل انسان پرتو و مظهر اوست. به همین سبب، فردوسی که شاهنامه خود را با بیت زیر آغاز کرده، در حکایات خویش از فرزانهگانی خبر می دهد که از خرد و عقل بهره داشته و حکیمانه زندگی نموده اند. به نام خداوند جان و خرد
کزین برتر اندیشه برنگذرد

□ عقل در یونان باستان :

❖ عقل نزد هراکلیتوس :

- در میان فیلسوفان یونان باستان، هراکلیتوس از حقیقتی به نام « لوگوس » سخن می گوید که به معنای « عقل » است و « نطق »
- هراکلیتوس به هر دو معنای عقل توجه داشته است و « کلمه » و « سخن » نزد او ظهور و پرتو عقل محسوب می شوند.
- عقل نزد هراکلیتوس ، همان حقیقتی است که هم جهان و اشیاء ظهور او هستند، هم کلمات و سخن. بنابراین، از نظر هراکلیتوس اشیاء عالم، همان کلمات عقل و بیان علم و حکمت اویند.

❖ عقل نزد پارمیندس و افلاطون :

- پارمیندس، دیگر فیلسوف یونانی پیش از سقراط، معتقد به وجود عقلی بود که عقل انسان برای فهم امور باید به آن متصل شود.
- افلاطون نیز به چنین عقلی، که آن را « عقل جهانی » یا « عقل کلی » می نامید ، اعتقاد داشت و انسان را نیز دارای مراتبی از عقل می دانست.

❖ عقل نزد ارسطو :

- ارسطو به عقل به عنوان قوه استدلال انسان، توجه ویژه ای داشت و توضیح می داد که قوه عقل براساس کاری که انجام می دهد، به عقل نظری و عقل عملی تقسیم می شود و براساس آن، دانش بشری نیز دو قسم می گردد : علم نظری و علم عملی
- ارسطو انواع استدلال ها را در بخش منطق آثار خود تدوین کرد؛ استدلال تجربی را از استدلال عقلی محض جدا کرد و کاربرد هر کدام را روشن ساخت.
- ارسطو، انسان را با مفهوم « حیوان ناطق » تعریف کرد که در آن، مقصود از نطق، همان تفکر بود.
- ارسطو عقل را ذاتی انسان می دانست. بدین ترتیب، او تصویر روشن تری از عقل عرضه کرد .

□ عقل نزد فیلسوفان اروپایی

- عقل در دوره جدید اروپا، یعنی از رنسانس تاکنون، تحولاتی را از سرگذرانده که عمدتاً مربوط به حدود توانایی های عقل است.
- در ابتدای رنسانس که تحولات اجتماعی و فکری معمولاً در تقابل با حاکمیت کلیسا رقم می خورد، عقل جایگاه ممتازی پیدا کرد و یگانه معیار و مرجع درستی و نادرستی افکار و عقاید تلقی شد؛ درحالی که قبل از آن، به خصوص در دوره اول حاکمیت مسیحیت در اروپا (حدود قرن ۹ تا ۳) بزرگان کلیسا دخالت و چون و چرا کردن عقل را عامل تضعیف ایمان می دانستند.
- حتی برخی از بزرگان کلیسا عقل را امری شیطانی می پنداشتند و در برابر استدلال های عقلی می ایستادند و می گفتند که ایمان قوی از آن کسی است که در برابر شبهه های عقل بایستد و در ایمان خود استوار بماند.
- در دوره دوم حاکمیت کلیسا، به خصوص در قرن های یازدهم تا سیزدهم، فیلسوفان و حکمای مسیحی تحت تأثیر مطالعه کتاب های ابن سینا و ابن رشد و سایر فیلسوفان مسلمان، به عقل و تبیین عقلانی مسائل دینی روی آوردند اما از آنجا که این توجه با مبانی اولیه کلیسای کاتولیک سازگاری نداشت، منجر به حاکمیت عقل در مقابل دین شد؛ به تدریج، در دوره رنسانس عقل جای دین را گرفت و دین را در گوشه ای از زندگی انسان ها به حاشیه راند.

- در همان ابتدای توجه به عقل در اروپا، اختلافی میان فلاسفه آغاز شد و به تدریج رشد کرد؛ به گونه ای که فیلسوفان اروپا به دو دسته «عقل گرا» و «تجربه گرا» تقسیم شدند.
- «فرانسویس بیکن» که روش تجربی را بهترین روش برای پیشرفت زندگی بشر می دانست، از فیلسوفان خواست که از بت هایی که فلاسفه قدیم برای ما ساخته اند، دست بردارند و فقط به آنچه از طریق تجربه به دست می آید تکیه کنند.
- دکارت که با ریاضیات به خوبی آشنا بود، به همه توانایی های عقل، مانند داشتن بدیهیات عقلی، استدلال های عقلی محض و نیز تجربه توجه داشت.
- دکارت معتقد بود که عقل می تواند وجود خدا و نفس مجرد انسان و اختیار او را، با استدلال اثبات کند.
- دکارت به عقل به عنوان یک حقیقت برتر و متعالی در جهان و در انسان، آن گونه که برخی فیلسوفان یونان و فلاسفه مسلمان معتقد بودند، عقیده ای نداشت و عقل را صرفاً یک دستگاه منطقی استدلال می دانست.
- کانت در داوری میان عقل گرایان و تجربه گرایان، این بخش از نظر تجربه گرایان را پذیرفت که عقل نمی تواند وجود اموری مانند خدا و نفس مجرد انسان را اثبات کند، اما برخلاف آنان، راهی دیگر برای پذیرش اموری مانند خدا و نفس مجرد انسانی پیشنهاد کرد.
- کانت درباره مفاهیم فلسفی، مانند «وجود»، «ضرورت»، «امکان» و «علیت» نظری متفاوت با فیلسوفان گذشته داشت.
- فیلسوفان گذشته مانند ارسطو و ابن سینا، عقیده داشتند که عقل این مفاهیم فلسفی را از واقعیت گرفته و انتزاع کرده است اما کانت معتقد بود که این مفاهیم ساختار ذهن انسان اند و عقل و ذهن، اشیای خارجی را در این ساختار درک می کند.
- این بیان کانت، تحوّل عظیمی در کارکرد عقل به وجود آورد و عقل را به عنوان ابزار شناخت واقعیات خارجی، به امری بدل کرد که مفاهیم «ذهنی» را شناسایی می کند.
- اوگوست کنت در قرن نوزدهم با تأثیرپذیری از دیدگاه کانت درباره عقل، به طور کلی عقل فلسفی و کار عقل در تأسیس فلسفه را کاملاً ذهنی خواند.
- اوگوست کنت گفت که فیلسوفان، دستگاهی فلسفی از جهان ارائه می دهند ولی حقیقتاً این دستگاه، ناظر بر واقعیت نیست بلکه ناظر بر ساخته ذهن آنان و حاصل تأملات ذهنی است.
- از نظر اوگوست کنت، عقل صرفاً آنگاه که با روش تجربی و حسی وارد عمل می شود، به واقعیت دست می یابد و به «علم» می رسد. بنابراین، از نظر کنت فقط عقل از طریق علم تجربی می تواند به شناخت واقعیت نائل شود.
- این دیدگاه به تدریج در میان فیلسوفان اروپایی گسترش یافت و در مسائل مختلف، از قبیل نسبت عقل و دین، توانایی عقل در اثبات ماوراء الطبیعه و نگاه انسان به خود و جهان آثاری برجای گذاشت.

□ نکات پاورقی جهت مطالعه کنکور :

- تعریف عقل به توانمندی ای که به کمک آن استدلال می کنیم و از این طریق به دانش ها و حقایقی دست می یابیم. را می توان جامع ترین تعریف ها به شمار آورد، عموم استدلال ها، اعم از تجربی، ریاضی، فلسفی، کلامی، فقهی، اخلاقی و حقوقی را که در حوزه عقل نظری و عقل عملی قرار دارند، فرامی گیرد و شامل می شود .
- در شاهنامه حکایت پهلوانانی آمده است که میان شجاعت و خرد جمع کرده اند؛ مانند زال و رستم و گیو، و نیز حکایت پادشاهانی که به خرد و فرزانیگی نیز آراسته بوده اند؛ مانند کیخسرو. زال وقتی نزد کیخسرو می آید تا او را پند دهد، درضمن سخنان خود می گوید:
خرد باد جان تو را رهنمای به پاکی بماناد مغزت به جای
- فیلسوف و حکیم چینی به نام « لائوتسه » که هم زمان با هراکلیتوس می زیسته و مانند هراکلیتوس معتقد بوده که همه چیز ظهور « ائو » است.
- لوگوس (Logic) معنای دانش منطقی نیز از همین کلمه گرفته شده است (
- انسان فقط یک عقل دارد، اما این عقل، از جهت کارهایی که انجام می دهد، به دو عقل نظری و عملی تقسیم می شود .عقل از آن جهت که درباره هست و نیست ها بحث می کند و مثلاً اثبات می کند که خدا هست، کهکشان هست، آب در اثر حرارت بخار می شود، عقل نظری نامیده می شود . اما از جهت کارهای اختیاری انسان، که مثلاً باید راست بگوید، نباید ظلم کند، باید قانون را رعایت کند، عقل عملی نام گرفته است.
- علت اصلی مقابله رهبران کلیسا با عقل این بود که آنها به اموری اعتقاد داشتند که از نظر استدلال عقلی ناممکن بود؛ مانند آمدن خدا روی زمین و تجسد او در مسیح، سه تا بودن خدا در عین یکی بودن او، کشته شدن مسیح و زنده شدن دوباره او و رفتنش به آسمان و تولد انسان ها با گناه اولیه.
- ترتولیانوس، که از مدافعان سرسخت مسیحیت بوده و در حدود ۲۳۰ میلادی از دنیا رفته است، فلسفه را کفر می دانست و می گفت « ایمان می آورم؛ از آن جهت که امری محال است» وی گفته است پسر خدا مرد و زنده شد و ما باید به او ایمان آوریم؛ زیرا محال است کسی بمیرد و زنده شود.
- تقابل تاریخی عقل و دین در اروپا چنان گسترده بود که حتی در نام گذاری ادوار تاریخی نیز خود را نشان داد؛ مثلاً جلد چهارم تاریخ تمدن ویل دورانت که مربوط به دوره حاکمیت کلیساست « عصر ایمان » نام گرفته است و جلد های پنجم تا هفتم، به ترتیب « رنسانس » ، « اصلاح دین » و « آغاز عصر خرد » نامیده شده است .
- به نظر می رسد که اصل تقابل « عقل » و « دین » از ابتدای قرون وسطی محور اصلی تحولات فکری، فلسفی و اجتماعی در اروپا بوده است؛ با این توضیح که در قرون وسطی و حاکمیت کلیسای کاتولیک، دین حاکمیت داشته و عقل تابع دین بوده است و از دوره رنسانس، عقل حاکمیت یافته و دین به صورت تابعی از عقل درآمده است.
- علم از نظر اوگوست کنت منحصر به همین علم تجربی است و فلسفه، علم به حساب نمی آید